

رویکردی به ویژگی‌های گفتاری

شخصیت‌ها در داستان‌های قرآن

دکتر بهناز پیامی*

عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۰/۲۱، تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۱/۱۵)

چکیده

سخن گفتن فرایندی ارتباطی است که طی آن پیامی از گوینده به مخاطب منتقل می‌شود و با توجه به چگونگی مخاطب و نحوه بیان پیام، گفتگو (= Dialogue) یا تک‌گویی (= Monologue) نام می‌گیرد. دیالوگ از لغت یونانی دیالوگوس (= Dialogos) گرفته شده که مرکب از «logos» به معنی کلمه و «dia» به مفهوم «میان و درون» است که ممکن است در برخی مواقع فاقد مخاطب خارجی باشد، به این معنی که شخص ممکن است اندیشه‌هایش را برای خود بیان کند یا برای مخاطبی که هیچ‌گونه پاسخ و عکس‌العمل آنی در برابر گفتار وی ندارد. بنابراین همه‌ی دعاها و اشعار غنایی را می‌توان به نوعی تک‌گویی محسوب داشت. بر این اساس، در این مقاله به بررسی گفتگو (دیالوگ) در برخی از داستاهای قرآن کریم، هم از دیدگاه گوینده و مخاطب و هم موضوع پرداخته شده است و از آنجا

*. E-mail: behnazpayam@yahoo.com

که هدف اصلی آن، بحث درباره‌ی گفتگوست، به صورت گذرا به برخی از تک‌گوئیها در داستان‌های مورد بررسی اشاره شده است. واژگان کلیدی: قرآن کریم، داستان، گفتگو، تک‌گویی، گوینده، مخاطب.

مقدمه

تلاش بشر برای برقراری ارتباط با دیگران و ایجاد قواعد و قراردادهایی که در سایه‌ی آنها بتواند ارتباطی کلامی ایجاد کند، همواره مورد توجه بوده است؛ کلامی که حاصل نزدیکی زبان و اندیشه‌ی اوست و به یاری آن توانسته تفکرات خود را به فرد یا افراد دیگر منتقل کند. بی‌شک این کار یکی از نخستین اقدامات برای سامان‌دهی جامعه‌ی انسانی در ایجاد ابزار فهمیدن، فهماندن و برقراری ارتباط با دیگران است. امری که در نگاه صاحب‌نظران علم مردم‌شناسی از محورهای بنیادین پایداری زندگی فرهنگی جوامع انسانی محسوب می‌گردد (روح‌الامینی، ۱۳۸۱: ۱۴). این امر با پیشرفت جوامع کمابیش رنگین‌تر شده، به طوری که یکی از ابزارهای اساسی نویسندگان و شاعران برای همه‌فهم کردن آثار خود به منظور تأثیرگذاری بیشتر بر افکار و عقاید بشری گردیده است. زبان فرآورده و قابلیت است که موجودیت آن بدون حضور دیگری و تنها با حضور «من» امکان‌پذیر و قابل تصور نیست ... زبان، محصول ضرورت ارتباط «من» با دیگری و تمایل و تمنای تفاهم، هم‌زبانی و همدلی «من» با اوست (ملاً صالحی، ۱۳۷۷: ۱؛ نیز ر.ک؛ صفوی، ۱۳۸۰: ۳۶). زندگی در صورتی معنا می‌یابد که بتوان با دیگران ارتباط برقرار نمود. بر همین اساس است که برخی از صاحبان اندیشه زندگی را با گفتگو برابر می‌دانند و معتقدند زندگی در گوهر خود گفتگویی است و زیستن یعنی شرکت کردن در گفتگو، یعنی پرسیدن، گوش دادن، پاسخ دادن، موافقت کردن و ... (تودوروف، ۱۳۷۷: ۱۸۴؛ به نقل از باختین). به کمک چنین زیستنی است که بشر قادر به آفرینش فضایی خواهد بود که عقاید و افکارش در آن ببالد و شکوفا گردد.

گفتگو و جایگاه آن در داستان‌های قرآن کریم

دیالوگ (= Dialogue) از واژه‌ی یونانی دیالوگوس (= Dialogos) گرفته شده است. مفهوم لوگوس (= Logos)، «کلمه» است که طبیعتاً چیزی است که بار معنایی خاصی دارد و هدف از کاربرد آن، توجه به معنای خاص آن است. لفظ «دیا» (= dia) نیز به معنی «میان و درون» (= Through) است و ارتباطی به کلمه‌ی «دو» در انگلیسی ندارد. بنابراین دیالوگ (= گفتگو) می‌تواند در میان شماری از آدم‌ها و نه فقط دو تن اتفاق بیفتد. حتی یک شخص واحد هم اگر روحیه‌ی دیالوگ در او موجود باشد، می‌تواند در درون خود دیالوگ برقرار کند. تصویری که از این ریشه‌یابی می‌توان دریافت کرد، جریان‌ی از معنی است که در جمع ما، در بین ما و در درون ما جاری می‌شود. مفهوم آن، این است که سیر و جریان‌ی از معنی در همه‌ی گروه‌ها روان می‌گردد و منجر به پیدایش نوعی فهم تازه می‌شود. چیزی که بدیع و خلاقانه است (بوهم، ۱۳۸۱: ۳۲-۳۱). در اصطلاح ادبی و بویژه در ادبیات داستانی و نمایشی نیز آن را به مفهوم داد و ستد احساس‌ها و اندیشه‌ها میان دو یا چند نفر (شخصیت) می‌دانند (ر.ک؛ دانشنامه‌ی ادب فارسی، ج ۲: ذیل «گفت و گو»). نیز سخنان و مکالمات شخصیت‌ها در هر اثر ادبی، همین طور نوعی ادبی که عبارت است از سخن گفتن بین شخصیت‌ها (گری، ۱۳۸۲: ۹۶-۹۵). در کنار گفتگو که ارتباطی دو یا چند سویه بین گوینده و مخاطب یا مخاطبان است، نوع دیگری از رابطه‌ی کلامی وجود دارد که از آن به تک‌گویی یا مونولوگ^۱ (monologue) تعبیر می‌شود. در این شیوه‌ی گفتاری، گوینده، مخاطب را درون خود می‌جوید. به عبارت دیگر، گوینده با خود و ضمیر خویش به‌هنگام تنهایی یا ناآگاهی از حضور دیگران سخن می‌گوید (انوری، ۱۳۸۱، ج ۳: ذیل «تک‌گویی») که ممکن است این سخن گفتن در ذهن شخصیت داستان (تک‌گویی درونی = Interior

(monologue) یا سخن گفتن با مخاطبی باشد که خواننده او را نمی‌شناسد (تک‌گویی نمایشی = Dramatic monologue) (میرصادقی، ۱۳۸۱: ۴۴۵-۴۴۴).

این دو روش گفتاری شخصیت‌ها (قهرمانان) را می‌توان هنگام سیر در آیات الهی نیز مشاهده کرد. از آنجا که بررسی داستان‌های کُتب مقدّس ظرافت‌های نهفته در این دستورات آسمانی را بیش از پیش بر پیروانشان آشکار خواهد ساخت و از آن میان قرآن کریم، سرشار از داستان‌هایی است که خداوند صفت احسن‌القصص را برای یکی از آنها برگزیده است، لذا در این نوشتار آنچه مورد بررسی قرار خواهد گرفت، بررسی ساختار گفتگوی شخصیت‌ها در چند داستان از این کتاب آسمانی از بُعد گوینده و مخاطب محور و موضوع است. با توجه به کثرت داستان‌های قرآن و تنوع موضوع آنها، اساس این جستار بر چند داستان قرار داده شده است. بنابراین، نتایج به دست آمده بر پایه‌ی بررسی چند داستان از جمله «آفرینش آدم (ع)، موسی و قوم بنی اسرائیل (بقره)، زندگی یوسف (ع) (یوسف)، سلیمان (ع) (نمل)، زادن عیسی (ع) (مریم)، موسی و شعیب نبی، موسی و فرعون (قصص)، ابراهیم و آزر (مریم) خواهد بود. اگرچه در بسیاری از داستان‌های قرآن می‌توان نمونه‌های زیادی از مونولوگ (تک‌گویی) را نیز به دست داد، اما چون هدف این پژوهش بررسی آن دسته از گفتارهاست که مخاطب یا مخاطبان خاص دارد، لذا تنها در بخش پایانی به طور گذرا به چند مورد از تک‌گویی‌هایی که در برخی از داستان‌های مورد بحث آمده، اشاره خواهد شد. توانمندی نویسنده‌ی هر اثر در انتقال پیام و حوادث، میزان علاقمندی یا گریز، ما را از فضای فکری او آگاه می‌سازد. هر قدر که بتواند خواننده را ملموس‌تر و نزدیک‌تر وارد چارچوب داستان کند، به همان میزان او را پایبند خواهد ساخت که بماند و سرانجام حوادث خوب و ناخوب را ببیند. یکی از راه‌هایی که موجب ماندن خواننده در فضای داستان خواهد شد، نوع ارتباط کلامی (گفت و گو) (= Dialogue)) شخصیت‌هاست. نویسنده در این بخش از کار خود می‌تواند میزان توان

خویش را به خواننده نشان دهد. به کارگیری الفاظ خاص برای هر شخصیت و ادبیات ویژه‌ی هر یک از قهرمانان با توجه به طبقه‌ی اجتماعی، شغل، تحصیلات، جنس، سن و ... از جمله عواملی است که داستان را پویاتر می‌کند. به طور کلی، در هر داستان این نویسنده است که اراده می‌کند کدام شخصیت منفی و کدام یک مثبت به ایفای نقش بپردازند. همچنین نوع گفتار آنها را با توجه به ویژگی‌های شخصیتی، اجتماعی و فرهنگی معین می‌کند. به بیان دیگر، تفاوت گفتاری اقشار مختلف جامعه را با یکدیگر مشخص می‌سازد. بنابر این، شاید یکی از مهم‌ترین عناصر داستان گفتگوی قهرمانان باشد؛ زیرا درک ارتباط کلامی میان آنها که گاهی نیز از هیأت انسانی خارج می‌گردند، ابهامات جریان‌های شکل‌یافته در گیر و دار حوادث این داستان‌ها را برطرف می‌سازد. یادآوری می‌شود که در اثر مورد نظر این جستار، ممکن است در مواردی این چارچوب‌های قراردادی دنیای داستان تا حدودی متفاوت باشد.

نقش پایگاه اجتماعی در گفتار شخصیت‌های داستان

از آنجا که گفتگوها معرف شخصیت‌های داستان است و اغلب سه ویژگی عمده‌ی جسمانی، روانی - خلقی و اجتماعی را در بر می‌گیرد (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۴۶۴) و نوع سخن گفتن شخصیت‌های داستان با ذهنیت ایشان هماهنگی و همخوانی دارد و با موقعیت‌های اجتماعی و علاقه‌های شخصی آنها در تناقض نیست (همان: ۴۷۱)، لذا در داستان‌های قرآنی، خواننده تنها با دو یا چند قهرمان که برای آفرینش یک حکایت در کنار هم قرار گرفته باشند، روبرو نیست، بلکه با نمایندگان اقشار و صاحبان تفکرات گوناگون جامعه مواجه است که هر یک با ادبیات ویژه‌ای سعی در معرفی اندیشه و منش گروه خود دارند؛ به طور مثال، بکارگیری کلمات و عباراتی از قبیل ملکه، عذاب کردن، پیام‌رسانی، پادشاهی، کشتن و ... از ادبیات ویژه‌ی طبقه‌ی حاکم حکایت دارد (نمل /

آیات ۲۱-۲۰، ۲۳، ۳۸ و ۴۱؛ نیز ر.ک؛ قصص/۳۸). همچنین است کلمات یا عباراتی که از دعوت به یکتاپرستی، دوری از ستم‌پیشگی و فساد حکایت دارد و به عبارت دیگر، بیانگر ادبیات وحی، ارتباط با عالم ملکوت و غنای معنوی / دینی پیامبران الهی است و در هیأت یکی از قهرمانان حضور می‌یابند که در گفتگوی یوسف با زندانیان و هدایت ایشان (یوسف/۴۰-۳۹)، دعوت آزر به خداپرستی از سوی ابراهیم (مریم/۴۵-۴۲)، داستان رویارویی موسی و فرعون و سخنان موسی در انذار وی (قصص/۳۶) و سخن گفتن موسی با قوم بهانه‌جوی بنی اسرائیل (بقره/۵۴، ۶۷ و ۷۱) به چشم می‌خورد.

ساختار کلامی قهرمانان از منظر گوینده و مخاطب

نکته‌ی دیگری که در باب جایگاه مخاطب و گوینده در داستان‌های قرآن تا حدودی می‌تواند جالب توجه باشد، ارتباط آن دو است. به این معنی که گاهی در داستان‌های این کتاب آسمانی، بحث و دیالوگ (= گفتگو) بین دو تن صورت می‌گیرد که ممکن است هر دو انسان یا انسان - حیوان باشند. گاهی نیز گوینده، مخاطبی در برابر ندارد و در حقیقت با خود سخن می‌گوید که در این صورت آن را تک‌گویی می‌نامند.

گوینده (انسان)، مخاطب (انسان) ===== ارتباط کلامی دوسویه

گوینده (انسان)، مخاطب (خود) ===== تک‌گویی (مونولوگ)

گوینده (حیوان)، مخاطب (انسان) ===== داستان سلیمان و هدهد

گوینده (انسان)، مخاطب (حیوان) ===== داستان سلیمان و هدهد

گوینده (حیوان)، مخاطب (حیوان) ===== داستان پادشاه موران

در داستان بیان علت غیبت از زبان هدهد، فرض سوم و چهارم تأیید می‌گردد؛ چراکه گفتگو بین انسان و حیوان صورت گرفته و هریک در جایگاه گوینده و مخاطب قرار می‌گیرند:

- «فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطُ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ: چندان درنگ نکرد (که هدهد آمد و) گفت: «من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نیافتی؛ من از سرزمین «سبأ» یک خبر قطعی برای تو آورده‌ام!» (نمل / ۲۲).

- «إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ: من زنی را دیدم که بر آنان حکومت می‌کند و همه چیز در اختیار دارد و (بخصوص) تخت عظیمی دارد!» (همان / ۲۳).

- «وَجَدْتُهُمْ وَاقِفَةً يُسْجِدُونَ لِلشَّمْسِ مِنَ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ: او و قومش را دیدم که برای غیر خدا - خورشید - سجده می‌کنند؛ و شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داده، و آنها را از راه بازداشته؛ و از این رو هدایت نمی‌شوند!» (همان / ۲۴).

- «قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ: (سلیمان) گفت: «ما تحقیق می‌کنیم ببینیم راست گفتی یا از دروغگویان هستی؟» (همان / ۲۷).

- «أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَاهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظَرُوا مَاذَا يَرْجِعُونَ: این نامه‌ی مرا ببر و بر آنان بیفکن؛ سپس برگرد (و در گوشه‌ای توقف کن) ببین آنها چه عکس‌العملی نشان می‌دهند» (همان / ۲۸).

اگر در داستان پادشاه موران و سخن گفتن او، در مقابل، موری سخنی بر زبان می‌راند، این نوع از داستان فابل (fable) نام می‌گرفت، اما از آنجا که مخاطبی در این داستان وجود ندارد، لذا در این نوع دسته‌بندی قرار نمی‌گیرد.

- «...قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ: ... (آنها حرکت کردند) تا به سرزمین مورچگان رسیدند؛ مورچه‌ای گفت: «به لانه‌های خود بروید تا سلیمان و لشکرش شما را پایمال نکنند درحالی که نمی‌فهمند!» (همان / ۱۸).

در مواقعی نیز مخاطب و گوینده جنبه‌ی ماورایی به خود می‌گیرند که در این صورت ممکن است خداوند یا ملک در مقام گوینده یا مخاطب باشد. در این حالت نیز این نوع از گفتگو در زمره‌ی ارتباط کلامی (نوع اول) قرار می‌گیرد.

گوینده (انسان)، مخاطب (فرشته) ===== دیدار جبرئیل با مریم (ع)
 گوینده /مخاطب (خداوند)، گوینده /مخاطب (فرشته) ===== داستان آفرینش آدم (ع)
 گاهی هم ارتباط کلامی بین انسان و خداست که با توجه به اینکه گوینده خدا باشد یا انسان، صورت وحی و مناجات به خود می‌گیرد:

گوینده (خداوند)، مخاطب (انسان) ===== وحی / الهام غیبی
 مخاطب (خداوند)، گوینده (انسان) ===== مناجات / نیایش

نمودهای وحی و الهامات غیبی را به کرات در آیات الهی و در جریان داستان پیامبران می‌توان مشاهده کرد. در داستان به‌آب‌انداختن موسی، ارتباط گفتاری از نوع وحی / الهام شکل می‌گیرد: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ: ما به مادر موسی الهام کردیم که: «او را شیر ده؛ و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را در دریا (ی نیل) بیفکن؛ و نترس و غمگین مباش که ما او را به‌تو باز می‌گردانیم و او را از رسولان قرار می‌دهیم» (قصص / ۷).

همچنین است داستان آتشی که موسی (ع) در کوه طور می‌بیند: «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِن شَاطِئِ الْوَادِي الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ؛ وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّىٰ مُدَبِّرًا وَلَمْ يَعْقِبْ يَا مُوسَىٰ أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ * اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضًا مِّنْ غَيْرِ سُوءٍ وَأَضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ: هنگامی که به سراغ آتش آمد، از کرانه‌ی راست دره، در آن سرزمین پُر برکت، از میان

یک درخت ندا داده شد که: «ای موسی! منم خداوند، پروردگار جهانیان * و عصایت را بیفکن». هنگامی که (عصا را افکند و) دید همچون ماری با سرعت حرکت می‌کند، ترسید و به عقب برگشت، و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد! ندا آمد: «برگرد و ترس، تو در امان هستی! * دستت را در گریبان خود فرو بر، هنگامی که خارج می‌شود سفید و درخشنده است بدون عیب و نقص؛ و دستهایت را بر سینه‌ات بگذار، تا ترس و وحشت از تو دور شود. این دو [= معجزه‌ی عصا و ید بیضا] برهان روشن از پروردگارت به سوی فرعون و اطرافیان اوست، که آنان قوم فاسقی هستند» (قصص / ۳۲-۳۰).

در ادامه‌ی داستان پس از درخواست موسی از خداوند که او را به برادر پشت‌گرم سازد، در قالب وحی از پذیرفته‌شدن درخواست آگاه می‌گردد: «قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِأَيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ» فرمود: «بزودی بازوان تو را بوسیله‌ی برادرت محکم (و نیرومند) می‌کنیم و برای شما سلطه و برتری قرار می‌دهیم و به برکت آیات ما بر شما دست نمی‌یابند؛ شما و پیروانتان پیروزید!» (همان/۳۵).

در داستان مریم (س) نیز جبریل (ع) حامل وحی از سوی پروردگار است تا او را بشارت دهد به فرزندی پاک و پاکیزه: «قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا» گفت: من فرستاده‌ی پروردگار توأم؛ (آمده‌ام) تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم» (مریم/۱۹). اگر گفتگوی عیسی هنگام زاده شدن را با مریم پاک از جمله‌ی وحی بدانیم، می‌توان دعوت مادر به آرامش و خوردن خرما و نوشیدن آبی را که در زیر پایش جاری است، در زمره‌ی کلام آسمانی محسوب داشت: «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا * وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا * فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَمَا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنَّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا» ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که: غمگین مباش. پروردگارت زیر پای تو چشمه‌ی آبی

(گوارا) قرار داده است * و این تنه‌ی نخل را به طرف خود تکان ده، رطب تازه‌ای بر تو فرو می‌ریزد * (از این غذای لذیذ) بخور؛ و (از آن آب گوارا) بنوش؛ و چشمت را (به این مولود جدید) روشن دار و هرگاه کسی از انسانها را دیدی، (با اشاره) بگو: من برای خداوند رحمان روزه‌ای نذر کرده‌ام؛ بنابراین امروز با هیچ انسانی هیچ سخن نمی‌گویم (و بدان که این نوزاد، خودش از تو دفاع خواهد کرد)» (همان/۲۶-۲۴). نیز گفتار جبرئیل آنگاه که خود را رسول خدا می‌خواند: «قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكَ لِأَهَبَ لَكَ عُلْمًا زَكِيًّا: گفت: من فرستاده‌ی پروردگار توأم؛ (آمده‌ام) تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم» (همان/۱۹).

نوع دیگری از گفتار نیز در داستان‌های قرآنی به چشم می‌خورد که در این نوع، گوینده در یک ارتباط معنوی با خداوند به عنوان نیروی برتر و ماورایی سخن می‌گوید و به بیان نیازهای خود می‌پردازد تا نوع دیگری از ارتباط کلامی که نیایش یا مناجات خواهد بود، شکل گیرد. قهرمانان نیایش‌ها در داستانهای قرآن چه زن، چه مرد در یک نکته مشترک هستند و آن بکارگیری زبان عجز و خواهش در مقابل کردگار است.

شاید یکی از شورانگیزترین و خالصانه‌ترین نیایش‌ها از زبان یوسف (ع) باشد که از خداوند خواستار عافیت روح و سلامت ایمان خود از وسوسه‌ی دیو نفس است که زلیخا نمود دنیایی آن است: «قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ: (یوسف) گفت: «پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا بسوی آن می‌خوانند؛ و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی، بسوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود!» (یوسف/۳۳). نیز مناجات پایانی او که از خداوند طلب مرگ می‌کند: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ: پروردگارا! بخشی (عظیم) از حکومت به من بخشیدی، و مرا از علم

تعبیر خوابها آگاه ساختی. ای آفریننده آسمانها و زمین! تو ولیّ و سرپرست من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران؛ و به صالحان ملحق فرما» (همان/۱۰۱).

موسی هم هنگامی که از قبطیان می‌گریزد، به خدا پناه می‌برد و در نیایش با او آمرزش می‌خواهد: «قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ: عرض کرد: (سپس) عرض کرد: «پروردگارا! من به خویشتم ستم کردم؛ مرا ببخش». خدا او را بخشید که او غفور و رحیم است* پروردگارا! من شکرانه‌ی نعمتی که به من دادی، هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود» (قصص/ ۱۶-۱۷).

همچنین در بخش دیگری از داستان موسی از مناجات او با پروردگار می‌خوانیم: «قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ» وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ: عرض کرد: پروردگارا! من یک تن از آنان را کشته‌ام. می‌ترسم مرا به‌قتل برسانند؛* و برادرم هارون زبانش از من فصیح‌تر است. او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند؛ می‌ترسم مرا تکذیب کنند» (همان/ ۳۳-۳۴).

نمودهای تک‌گویی در کلام قهرمانان

در بخش دیگر این نوع از گفتگو که خوب است آن را مونولوگ (تک‌گویی) بخوانیم، قهرمان داستان با خود یا مخاطبی سخن می‌گوید که خواننده او را نمی‌شناسد (انوری، ۱۳۸۱، ج ۳: ذیل «تک‌گویی»). نمونه‌های این تک‌گویی‌ها را می‌توان در داستان گریز موسی از قبطیان مشاهده کرد هنگامی که خسته به سوی مدین به راه افتاده، با خود می‌گوید: «وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ: و هنگامی که متوجه جانب مدین شد گفت: «امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند»

(قصص/۲۲). همچنین مریم که از شرم و درد زایش فرزند به درخت نخلی پناه برده، آرزوی مرگ می‌کند و کلمات زیر را بر زبان جاری می‌سازد: «فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَّسِيًّا: درد زایمان او را به کنار تنه‌ی درخت خرمایی کشاند؛ (آن قدر ناراحت شد که) گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و بکلی فراموش می‌شدم» (مریم/۲۳).

افزون بر موارد بالا، نمونه‌ی آشکار دیگری از تک‌گویی را در داستان یوسف پیامبر (ع) و در کلام یعقوب (ع) می‌خوانیم، آنگاه که پس از شنیدن خبر اسارت بنیامین در مصر روی از پسران برگردانده، با خود از غم نبود یوسف می‌گوید: «وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ... و از آنها روی برگرداند و گفت: وا اسفا بر یوسف...» (یوسف/۸۴).

نقش جنسیت در نوع کلام قهرمانان

علاوه بر مسأله‌ی مخاطب و گوینده در داستان‌های قرآن، نکته‌ی قابل تأمل دیگر در گفتگوهای قهرمانان، متأثر بودن زبان ایشان از جنسیت است؛ بدین معنی که معمولاً در گفتارهای زنان، حُجُب و حیای زنانگی را نباید از یاد برد: «قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا: او (سخت ترسید و) گفت: «من از شر تو، به خدای رحمان پناه می‌برم اگر پرهیزگاری» (مریم/۱۸). همچنین است گفتگوی دختر شعیب پیامبر (ع)، هنگامی که از سوی پدر به دعوت موسی می‌آید (قصص/۲۳ و ۲۶-۲۵). زنان در داستان‌های قرآن در هر مقام و موقعیتی که باشند، گفتارشان از نرمی و عطف بر خوردار است، چه از خاندان رسالت باشند یا زنی از عامه، یا حتی ملکه‌ی یک سرزمین، جایی که قرار است به عنوان یک زن - جدای از همه‌ی اختلافات اجتماعی - سخن بگویند، واژه‌هایشان لطیف، به دور از تحکم و همراه با زیرکی خاص زنانه است.

در داستان موسی(ع)، هشیاری و زیرکی خواهر در سخن گفتن با درباریان، موسی(ع) را از مرگ می‌رهاند: «وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ: ما همه‌ی زنان شیرده را از پیش بر او حرام کردیم (تا تنها به آغوش مادر بازگردد)؛ و خواهرش (که بی‌تابی مأموران را برای پیدا کردن دایه مشاهده کرد)، گفت: آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که می‌توانند این نوزاد را برای شما کفالت کنند و خیرخواه او باشند؟!» (قصص / ۱۲).

آسیه - همسر خداپرست فرعون - برای جلب رضایت او در بکارگیری کلمات، چنان استادانه عمل می‌کند که موسی(ع) به تیغ مرگ سپرده نمی‌شود، بلکه فرعون ناچار به پذیرفتن کودک و پرورش او می‌گردد: «وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنٌ لِي وَلَكِ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَكِدًّا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ: همسر فرعون (چون دید آنها قصد کشتن کودک را دارند)، گفت: نور چشم من و توست. او را نکشید شاید برای ما مفید باشد، یا او را بعنوان پسر خود برگزینیم! و آنها نمی‌فهمیدند (که دشمن اصلی خود را در آغوش خویش می‌پروراند)» (قصص / ۹).

ذکر این نکته نیز خالی از لطف نخواهد بود که زنان مواقعی که در کسوت صاحب‌منصبان درمی‌آیند، تحت‌تأثیر شرایط و مقتضیات، از ادبیات ویژه‌ای پیروی می‌کنند. صلابت در کلام و تاندازه‌ای جدیت در گفتار نکته‌ای است که به‌عنوان یک ویژگی‌جانشین، در گفتار ایشان - در چنین مواردی - قابل ذکر است: «قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ * إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ * قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ * ... قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ * وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ *» (ملکه‌ی سبا) گفت: «ای اشراف! نامه‌ی پُرارزشی به سوی من افکنده شده. * این نامه از سلیمان است و چنین می‌باشد: به

نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. * توصیه‌ی من این است که نسبت به من برتری‌جویی نکنید و به سوی من آید، در حالی که تسلیم حق هستید. * (سپس) گفت: ای اشراف (و ای بزرگان)! نظر خود را در این امر مهم به من بازگو کنید که من هیچ کار مهمی را بدون حضور (و مشورت) شما انجام نداده‌ام. *... گفت: پادشاهان هنگامی که وارد منطقه‌ی آبادی شوند، آن را به فساد و تباهی می‌کشند، و عزیزان آنجا را ذلیل می‌کنند؛ (آری) کار آنان همین گونه است * و من (اکنون جنگ را صلاح نمی‌بینم، هدیه‌ی گرانبهایی برای آنان می‌فرستم تا ببینم فرستادگان من چه خبر می‌آورند (و از این طریق آنها را بیازمایم) « (نمل/۳۵-۲۹).

در یک نگاه کلی به شیوه‌ی ارتباط کلامی قهرمانان مرد در این داستان‌ها این موارد مشاهده می‌گردد. ارتباط گفتاری مردان و واژه‌هایی که به کار می‌گیرند، معمولاً خشن، پُرصلابت و تاحدودی عاری از نرمی و مهربانی است که با توجه به تفاوت‌های جنسیتی ایشان با زنان، طبیعی به نظر می‌رسد. نمونه‌ی بارز این نوع از دیالوگ در داستان موسی (ع) و فرعون دیده می‌شود: «قَالَ مُوسَىٰ رَبِّيٰ أَعْلَمُ بِمَن جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِن عِنْدِهِ وَ مَن تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ: موسی گفت: پروردگرم از حال کسانی که هدایت را از نزد او آورده‌اند و کسانی که عاقبت نیک‌سرای دنیا و آخرت) از آن آنهاست، آگاهتر است. مسلماً ظالمان رستگار نخواهند شد» (قصص/۳۷). در گفتگوی فرعون هم خشونت و سرسختی شاهانه را می‌توان مشاهده کرد: «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَّعَلِّي أُطْعَمُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ: و فرعون گفت: ای جمعیت اشراف! من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم. (اما برای تحقیق بیشتر) ای هامان، برایم آتشی بر گِل بیفروز (و آجرهای محکم بساز) و برای من بُرج بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خبر گیرم؛ هرچند من گمان می‌کنم او از دروغگویان است» (همان/۳۸). تفاوت‌های فردی نیز در این امر بی-

تأثیر نخواهد بود؛ به‌طور مثال، یوسف(ع) اگرچه در مقام عزیزی مصر است و از هیمنه و شکوه حکومت نیز برخوردار است، اما در گفتار او نشانی از غرور پادشاهی و حکومت دیده نمی‌شود(یوسف/ ۷۹ و ۹۲)^۲. این ویژگی را در ارتباط کلامی سلیمان و تاندازه‌ای در شیوه‌ی گفتاری عزیز مصر نیز می‌توان دید: «فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبُّ أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ: سلیمان از سخن او تبسمی کرد و خندید و گفت: پروردگارا! شکر نعمت‌هایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، به‌من الهام کن و توفیق ده تا عمل صالحی که موجب رضای توست انجام دهم و مرا به رحمت خود در زمره‌ی بندگان صالح خویش وارد کن» (نمل/ ۱۹)؛ «فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ قَدْ مِّن دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِن كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ*يُوسُفُ أَعْرَضُ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ: هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن او [=یوسف] از پشت پاره شده، گفت: این از مکر و حیل‌های شما زنان است که مکر و حيله شما زنان، عظیم است*یوسف از این موضوع صرف‌نظر کن! و تو ای زن نیز از گناهت استغفار کن که از خطاکاران بودی» (یوسف/ ۲۹-۲۸).

موضوعات و محورهای گفتگو

دیالوگ‌های داستان‌های قرآن را می‌توان از بُعد موضوعی نیز بررسی کرد. از آنجا که محورها و موضوعاتی که داستان‌های قرآن را شکل می‌بخشد، گسترده و متنوع است، لذا به برخی از آنها با تکیه بر داستان‌هایی که برگزیده شده، پرداخته می‌شود. از بین موضوعات مورد نظر می‌توان به مباحث فلسفی - اعتقادی، بیان عجز و نیاز، ندامت و پشیمانی، مزده و بشارت، دعوت به صبر و قناعت، شکوه و شکایت و مسائلی از این

دست اشاره نمود که برای آشنایی بیشتر به ذکر شواهد برای برخی از این موضوعات بسنده می‌گردد.

بخش اعظم گفتگوهای شخصیت‌ها در داستان‌ها، حول محور باورهای دینی و فلسفه‌ی بندگی و امور معنوی است؛ بدین معنی که قهرمان در اغلب موارد با هدف هدایت نقش مقابل خود شروع به سخن گفتن می‌کند. به بیان دیگر، ایجاد ارتباط کلامی دو سویه به منظور ارائه‌ی راهکاری در جهت پیشبرد معنوی شخصیت مقابل است. در داستان پیامبران الهی این موارد مشهود است.^۳ در مناجات‌های پیامبران و مقدّسان خداوند نمونه‌های فراوانی از بیان نیاز را شاهد هستیم؛ مناجات یوسف نبی (ع) آنگاه که بر سر ایمان خویش می‌لرزد^۴ و موسی (ع) هنگامی که از خداوند طلب یاری می‌کند^۵، از این دست است. گاهی نیز هدف، هدایت مردم به خداپرستی است.

در داستان یوسف (ع)، گفتگوی وی با زندانیان با هدف هدایت ایشان شکل می‌گیرد.^۶ همچنین است گفتگوی ابراهیم (ع) با آزر و تلاش برای راهنمایی او: «يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا * يَا أَبَتِ لِمَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا * يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا: ای پدر! دانشی برای من آمده که برای تو نیامده است. بنابراین، از من پیروی کن، تا تو را به راه راست هدایت کنم * ای پدر! شیطان را پرستش مکن که شیطان نسبت به خداوند رحمان، عصیانگر بود * ای پدر! من از این می‌ترسم که از سوی خداوند رحمان عذابی به تو رسد، در نتیجه از دوستان شیطان باشی» (مریم/۴۳-۴۵).

نتیجه‌گیری

براساس آنچه گفته شد و با توجه به داستان‌هایی که از قرآن مورد بررسی قرار گرفت، می‌توان این نتایج را ذکر کرد:

۱- در داستان‌های قرآنی، خواننده تنها با دو یا چند قهرمان که برای آفرینش یک حکایت در کنار هم قرار گرفته، روبرو نیست، بلکه با نمایندگان اقشار و صاحبان تفکرات گوناگون جامعه مواجه است که هر یک با ادبیات ویژه‌ای سعی در معرفی اندیشه و منش گروه خود را دارند.

۲- در بخشی از داستان‌های قرآن کریم، در نوعی از گفتگو که می‌توان آن را مونولوگ (تک‌گویی) خواند، قهرمان داستان با خود یا مخاطبی سخن می‌گوید که خواننده او را نمی‌شناسد. نمونه‌های این نوع گفتگو را در برخی از داستان‌ها از جمله موسی (ع) و گریز از قبطیان و نیز داستان زندانی شدن یوسف (ع) می‌توان مشاهده کرد؛ زمانی که قهرمان داستان هنگام سخن یا راز گفتن با خود به تصویر کشیده می‌شود.

۳- نوع دیگری از گفتار نیز در داستان‌های قرآنی به چشم می‌خورد که در این نوع، گوینده در یک ارتباط معنوی با خداوند به عنوان نیروی برتر و ماورایی سخن می‌گوید و به بیان نیازهای خود می‌پردازد تا نوع دیگری از ارتباط کلامی که نیایش یا مناجات است، شکل بگیرد. قهرمانان نیایش‌ها در داستان‌های قرآن، چه زن چه مرد، در یک نکته مشترک هستند و آن بکارگیری زبان عجز و خواهش در مقابل کردگار است.

۴- علاوه بر مسأله‌ی مخاطب و گوینده در داستان‌های قرآن، نکته‌ی قابل تأمل دیگر در گفتگوهای قهرمانان، متأثر بودن زبان ایشان از جنسیت است؛ بدین معنی که معمولاً در گفتارهای زنان، حُجُب و حیای زنانگی را نباید از یاد برد.

۵- در یک نگاه کلی، به شیوه‌ی ارتباط کلامی قهرمانان مرد، در این داستان‌ها این موارد مشاهده می‌گردد: ارتباط گفتاری مردان و واژه‌هایی که به کار می‌گیرند، معمولاً خشن، پُرصلابت و تا حدودی عاری از نرمی و مهربانی است که با توجه به تفاوت‌های جنسیتی ایشان با زنان، طبیعی به نظر می‌رسد.

۶- دیالوگ‌های داستان‌های قرآن را می‌توان از بُعد موضوعی نیز بررسی کرد. از آنجاکه محورها و موضوعاتی که داستان‌های قرآن را شکل می‌بخشد، گسترده و متنوع است. از بین موضوعات مورد نظر می‌توان به مباحث فلسفی - اعتقادی، بیان عجز و نیاز، ندامت و پشیمانی، مژده و بشارت، دعوت به صبر و قناعت، شکوه و شکایت و مسائلی از این دست اشاره نمود.

۷- بخش اعظم گفتگوهای شخصیت‌ها در داستان‌های قرآن حول محور باورهای دینی و فلسفه‌ی بندگی و امور معنوی است؛ بدین معنی که قهرمان در اغلب موارد با هدف هدایت نقش مقابل خود شروع به سخن گفتن می‌کند. به بیان دیگر، ایجاد ارتباط کلامی دو سویه به منظور ارائه‌ی راهکاری در راستای پیشبرد معنوی شخصیت مقابل است.

۸- مهم‌ترین نکته‌ای که در باب داستان‌های قرآن گفتنی است، واقعی بودن آنهاست. اگرچه برخی از وقایع از زبان جانوران بیان می‌گردد، اما باید آنها را در زمره‌ی رمزهای قرآنی محسوب داشت نه فابل یا قصه‌های عامیانه.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- برای مطالعه‌ی بیشتر در این زمینه، رک؛ میرصادقی، ۱۳۷۷: ۶۹-۶۸؛ گری، ۱۳۸۲: ۲۰۶-۲۰۵؛ میرصادقی، ۱۳۸۰: ۴۸۱-۴۷۹؛ دانشنامه‌ی ادب فارسی، ۱۳۸۱: ذیل مدخل «تک‌گویی»؛ مقاله‌ی محمدرضا ربیعان و میرصادقی، ۱۳۷۶: ذیل «تک‌گویی».
- ۲- «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ» گفت: پناه بر خدا که ما غیر از آن کس که متاع خود را نزد او یافته‌ایم، بگیریم؛ در آن صورت از ظالمان خواهیم بود! (یوسف/۷۹)؛ «قَالَ لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (یوسف) گفت: امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست. خداوند شما را می‌بخشد؛ و او مهربانترین مهربانان است» (همان/۹۲).

۳- «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا * يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا * يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا * يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا: هنگامی که به پدرش گفت: ای پدر! چرا چیزی را می‌پرستی که نه می‌شنود، و نه می‌بیند، و نه هیچ مشکلی را از تو حل می‌کند؟! * ای پدر! دانشی برای من آمده که برای تو نیامده است. بنابراین، از من پیروی کن، تا تو را به راه راست هدایت کنم * ای پدر! شیطان را پرستش مکن، که شیطان نسبت به خداوند رحمان، عصیانگر بود. * ای پدر! من از این می‌ترسم که از سوی خداوند رحمان عذابی به تو رسد، در نتیجه، از دوستان شیطان باشی» (مریم / ۴۵-۴۲).

- «وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ * يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَبَابُ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ * مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ: من از آیین پدرانم ابراهیم، اسحاق و یعقوب پیروی کردم. برای ما شایسته نبود چیزی را همتای خدا قرار دهیم. این از فضل خدا بر ما و بر مردم است، ولی بیشتر مردم شکرگزاری نمی‌کنند. * ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند، یا خداوند یکتای پیروز؟! * این معبودهایی که غیر از خدا می‌پرستید، چیزی جز اسم‌هائی (بی‌مسمأ) که شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده‌اید، نیست. خداوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده؛ حکم تنها از آن خداست؛ فرمان داده که غیر از او را نپرستید. این است آیین پابرجا، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند!» (یوسف / ۴۰-۳۸).

۴- «قَالَ رَبُّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ: (یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها

مرا بسوی آن می‌خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی، بسوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود» (یوسف/۳۳).

۵- «قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (سپس) عرض کرد: پروردگارا! من به خویشتم ستم کردم؛ مرا ببخش! خداوند او را بخشید که او غفور و رحیم است» (قصص/۱۶).

۶- ر. ک؛ پی‌نوشت شماره‌ی ۳.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

انوری، حسن. (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. ۸ جلد. تهران: سخن.

بوهم، دیوید. (۱۳۸۱). درباره‌ی دیالوگ. گردآورنده: لی نیکول. ترجمه‌ی محمدعلی حسین‌نژاد. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

تودوروف، تزوتان. (۱۳۷۷). منطق گفتگویی میخائیل باختین. ترجمه‌ی داریوش کریمی. تهران: مرکز.

دانشنامه‌ی ادب فارسی (فرهنگنامه‌ی ادبی فارسی). (۱۳۸۱). به سرپرستی حسن انوشه. ج ۲. چاپ دوم. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

روح‌الامینی، محمود. (۱۳۸۱). فرهنگ و زبان گفتگو به روایت تمثیل‌های مثنوی مولوی بلخی. چاپ اول. تهران: آگه.

صفوی، کورش. (۱۳۸۰). از زبان‌شناسی به ادبیات. جلد اول (نظم). چاپ دوم. تهران: حوزه‌ی هنری.

گری، مارتین. (۱۳۸۲). فرهنگ اصطلاحات ادبی در زبان انگلیسی. ترجمه‌ی منصوره شریف‌زاده. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ملاً صالحی، حکمت‌الله. (۱۳۷۷). «اندیشه‌ی گفتگو و آرمان تفاهم». *روزنامه‌ی اطلاعات*. اسفند ۱۳۷۷.

میبدی، رشیدالدین. (۱۳۶۱). *تفسیر کشف الأسرار و عدّة الأبرار*. ۱۰ جلد. تهران: امیرکبیر.

میرصادقی، جمال. (۱۳۸۱). *جهان داستان (ایران)*. چاپ اول. تهران: اشاره.

_____ . (۱۳۸۰). *عناصر داستان*. چاپ چهارم. تهران: سخن.

_____ . *واژه‌نامه‌ی هنر داستان‌نویسی*. چاپ اول. تهران: کتاب مهناز.

میرصادقی، میمنت. (۱۳۷۶). *واژه‌نامه‌ی هنر شاعری*. چاپ دوم. تهران: کتاب مهناز.

